

دولت دست نشانده و ماجرای قانون احزاب

نوشته: ر. رهیاب

اکتبر 2003

حزب سازی در قلمرو استبداد آسیایی

مدتیست که تقلاهای انجمن سازی و حزب گرایی به شدت تسریع گردیده طوریکه ماجراهای بعضا هنگامه ساز آن، ابعاد در خور توجه ای بخود گرفته است؛ صحبت بر سر قانون احزاب میباشد که از قرار معلوم، در پیش نویس قانون اساسی دولت دست نشانده کابل گنجانیده شده، تا در لویه جرگه آینده، به تصویب برسد.

همین نکته - قانون احزاب - یکی از بندهای موافقتنامه "کنفرانس بن" میباشد، کنفرانسی که بذات خود، از پیامد های اولیه اشغال افغانستان بود؛ یعنی بر زمینه ابتکار و برنامه ریزی مستقیم توسط امپریالیست ها - از اعمال فشار، تطمیع و سازماندهی، تا حمایت مالی، سیاسی، نظامی ... - البته زیر نظارت صوری سازمان ملل برگزار گردید، که با پیش بینی قانون احزاب، گویا بر مسئله تحزب بعنوان یک مکانیسم اساسی در برگزاری "انتخابات" و پیشبرد امور جامعه تأکید می نهاد.

اینست که با نزدیک شدن زمان انعقاد لویه جرگه قانون اساسی و براین مبنا ، ترسیم دورنمای انتخابات برای تشکیل رژیم سیاسی آینده ، تب حزبت هم بالا گرفته به نحویکه سیر شتابان شکل گیری احزاب ، سازمان ها شورا ها ، اتحادیه ها و... را که پیهم اعلام موجودیت می نمایند ، نمیشود به آسانی و بطور کامل دنبال کرد ؛ تا اینجا مسأله گویا عادی می نماید که کدام ویژگی ای ندارد ، زیرا وجود احزاب از مشخصات هر جامعه طبقاتی و یکی از ابزار ها و الزامات فعالیت سیاسی برای پیشبرد امور در جوامع امروزی میباشد که مرکب از طبقات ، اقشار ، گروه ها و لایه های مختلف اجتماعی ، ملی ، قومی ، مذهبی و نژادی میباشد که ضمن مرام ها و منافع یکسان ، متشابه ، گوناگون و متضاد باهم و در کنار هم ، مبارزه ، همسویی و همزیستی دارند ، اگر قرار به تأمین صلح ، ثبات ، امنیت ، دموکراسی و پیشرفت ، نمی گوئیم عدالت اجتماعی میباشد ؛ ندانستن و نادیده انگاشتن این امر بدیهی که یکی از دستاوردهای دیرینه تاریخی بشریت مترقی میباشد ، از نظر سیاسی و عواقب اجتماعی آن ، در حکم توحش و جهالت قرون وسطایی خواهد بود که بازتاب گونه گون سیاسی آن در تاریخ ، در اشکال و جلوه های متنوع بربریت ، استبداد ، انگیزاسیون ، خودکامگی ، توتالیتاریسم و... فاشیسم بظهور رسیده است ؛ تثبیت هر

شکلی از این اشکال زور و ستم ، در واقع جزء برزمینه نفي يك عينيت اجتماعي تاريخي و بنابراین ، اعمال اراده مطلق العنان يك فرد يك خانواده و يا يك جماعت قومي مذهبي و يك طبقه واحد اجتماعي و يا بعضا همسويي هايي در میان شان ، میسر نبوده است که گاه با توحش و جهالت قرون وسطايي ، گاه با اختناق استبداد آسیايي ، گاه با نيروي سحر و افسانه دين ، زماني هم بمدد علم و ارتش غارتگر اصحاب سرمايه به تحقق رسیده که این اخیر ، همین اکنون بي رقيب و بلامنازع بر سرنوشت بشري مستولي میباشد.

اگر از بررسی گذشته هاي دور در پرتو مفهوم خاص « استبداد آسیايي » عجالتا چشم پوشي نمایم ، مصداق گویاي این حقیقت دردناك در سرزمین واقعت افغانستان ، چند دهه حاکمیت و حکمراني خاندان طلايي بوده است که در حد خود ، منشاء عقبماندگی و دیگر مصایب کنونی کشور میباشد ؛ چه ظهور استبداد و اختناق جمهوري داود - بخوانید رژیم داود شاهي - ، حاکمیت فاشیستی حزب دموکراتیک خلق و وارثان شان يعني سلطه فاشیسم مذهبي نیروهاي جهادي و طالبی ، ریشه در همان حاکمیت قهار و انحصار چندین دهه خاندان حکمران دارد که با نادرغدار آغاز و تا آخرین سلسله جنبان این خاندان بیگانه و بیگانه پرست ، يعني محمد ظاهر « باباي ملت » (!) ادامه میابد که در دوره هاي مختلف حاکمیت انحصاري خاندانی و به شیوه ها و اسالیب گوناگونی ، احزاب ، نیروها ، افراد و شخصیت هاي مستقل و آزادیخواه بسیاری را از صحنه خارج نموده اند! نفي حزبیت ، يعني نفي واقعت عینی اجتماعي ، نفي نیازمندی ها و الزامات پیشرفت اجتماعي تاريخي ، نفي ضرورت سهمگیری فعالانه توده هاي مردم در پیشبرد امور سياسي جامعه و گرفتن سرنوشت شان بدست خودشان ... همه و همه محصول نامیمون همان برتری طلبی ها و انحصارگری هاي حاکمیت خاندانی میباشد که سرکوب احزاب و نهایتا جلوگیری از تحرز و رسمیت قانون احزاب ، به عنوان يك طوق لعنتي همیشگی ، آویزه گردن حکمرانان همین خاندان و بویژه آخرین بازمانده شان يعني شاه دیروزي و « باباي » کنونی میباشد البته نه باباي ملت ، بلکه باباي جهل ، ظلم ، مصیبت ، باباي بدبختی ، عقبماندگی ، ... باباي کرزي ها ، جهادي ها طالب ها و هم قماشان شان!

شاید يك تأمل طولانی چندین دهه لازم بوده است - از سرنیزه و رشوه هاي امپریالیست هاي اشغالگر اگر نگوییم - تا باباي کرزي ها ، جهادي ها و ... هم بالاخره از خواب گران بیدار شده و به « درك » ضرورت قانون احزاب و قبول تحرز و آنهم از يك موضع تنگدستی و بینوایی پی برد و فراکسیون خودش را سرهمبندی نماید!

شاید ایجاب می نمود تا « خلقي » ها و پرچمی هاي جنایت پیشه و همکیشان جهادي شان ، با سوق دادن کشور تا مرزهاي قطعي اضمحلال و نابودی و هزاران مصیبت دیگر اجتماعي که در رأس همه ، کشتار قریب به دومیون انسان این سرزمین قرار دارد ، به « درك » ضرورت قانون احزاب - البته با همان فشار ، رشوه و پلان هاي امپریالیستی - و قبول حزبیت و تعدد احزاب يعني « تحمل » گرایشات دیگر سياسي برسند!!! ، زیرا همه اینان بدون استثناء ، بمجرد قبضه نمودن قدرت ، سعی در اعمال انحصار و مطلقیت حزبی و

گروهی نموده و بر این مبنا ، هر زنده جانی را که خارج از مدار منافع و سیاست های گروهی شان حرکت میکرد بديار نيستی سوق داده اند!

بالاخره شاید ضروري مي نمود که افغانستان كاملاً ويران شود تا مداخله گران و اشغالگران امپرياليست به « درك » حزبيت و قانون آن در افغانستان نایل ، و بيش از این براي تثبيت حاکمیت یگانه و بلامنازع گماشتگان شان ، مردم و جامعه ما را بخاك و خون نكشانند!

واقعیت اینست که همه این نیروهای جفاپیشه و جنایتکار ، هرکدام به نحوی برای تأمین سلطه ، انحصار و ترکتاری خود و آنهم بر زمینه نفي وجود و هستی هر نیرو و گرایش سیاسی اجتماعی به جزء خود شان ، سعی و تلاش نموده و در این راه از هیچ جنایتي فروگذار نکرده اند ؛ همینطور حامیان و باداران امپرياليست شان هم ، برای تثبيت انحصار و سلطه یگانه مزدوران شان و از این طریق ، پیشبرد سیاست ها و اهداف غارتگرانه خویش ، به هر بهانه ایکه بوده است تلاش نموده اند ، که نهایتاً هم ، همه این کوشش ها و جنایات – اما به بهای خیلی زیاد براي توده های مردم – به شکست مواجه شده اند؛ چون جریان زندگی بالاخره ، نه برحسب میل و اراده زورگویانه يك فرد ، يك گروه ، يك قوم ، و يك طبقه بلکه بروفق قانونمندی های عینی تکامل اجتماعی به پیش می رود ؛ این حقیقتی است زنده ، گویا و آمیخته بخون که در واقعیت افغانستان ، بازهم با ویرانگری ها و آلام زیادی به اثبات میرسد که نفي کنندگان آنهم اکنون خیلی دیر ولي بازهم بناچار گویا به درك (؟) آن رسیده اند! ، طوریکه همه ، هرچند با بینش ها و مواضع متفاوت و متعارض ، ظاهراً بر شعار تحزب و ضرورت قانون احزاب و استقرار دموکراسی (!) در شرایط اشغال نظامی بدست امپرياليست ها « تمکین » می نمایند ، ولي در حقیقت بازهم دیده میشود که آنها امیال و مقاصد باطنی شان را در این لفافه های مد روز شده پنهان میکنند . همین مسئله ، ماجرای اصلی قانون احزاب را میسازد که هنگامه برپا نموده است!

ماجرای حزب سازی!

ماجرای با تأسیس حزبی بنام « حزب متحد ملی » که متشکل از همان « خلقي » ها و پرچمی های جنایتکار و وطنفروش میباشد آغاز میگردد! این حزب طی يك کنفرانس مطبوعاتی در کابل و با زبان ژنرال نورالحق علومي رسماً اعلام موجودیت نمود!

خبر هنگامه ساز تأسیس ، بفوریت در عکس العمل وزیر عدلیه دولت کابل آقای کریمی و متعاقباً در اعلامیه دادگاه عالی یا همان ستره محکمه مبنی بر نداشتن مجوز قانونی و بنابراین نفي مشروعیت رسمی « حزب متحد ملی » نمایان گردید. البته از جریان ماجرا ، چه مستقیم و چه از طریق آژانس های خبری همه اطلاع حاصل نموده که بنابراین نیازی به تفصیل نمیباشد. اما ارزیابی همین ماجرا و برجسته نمودن چند نکته « ظریف » و مستتر در آن ، امریست که نمیشود از پرداختن بدان غافل ماند و یا هم بی تأمل و به سادگی از کنار آن رد شد :

اولین نکته ای که در این خصوص بذهن متبادر میگردد ، آنست که جهادی ها و اراکین دولت دستنشانده کابل ، فقط با نقشه کشی ، تطمیع ، رشوه دهی ولی نعمتان امپریالیستشان و دیگر ملاحظات سیاست جهانی ، حاضر به « قبول » انتخابات و از جمله « قبول » قانون احزاب شده اند ، نه اینکه به قانون ، قانونیت ، دموکراسی و تحمل افکار و گرایشات دیگر اعتقاد و باوری داشته باشند! افزون برآن ، آنها می خواهند که قانون احزاب و هر مسأله دیگری در جامعه را برفیق معیار های اعتقادی خود تعیین ، و قواعد بازی را خودشان مشخص نمایند! آنها نام دولت را با بکار برد هر حيله ، توطئه و زورگویی - چنانچه بطور مثال در لویه جرگه اضطراری مشاهده شد - اسلامی میگذارند! آنها میکوشند هویت مردم و بنابراین حقوق و امتیازات شهروندان را با معیار مذهبی مشخص نمایند ، از آن نوعی که طالبان در خصوص شهروندان هنود کشور و جامه های زرد ، و فاشیست های آلمان در برابر یهودیان عملی نمودند!

آنها میخواهند فرمان صادر نمایند که چه کسانی می توانند یا نمی توانند حزب داشته باشند! ولی با این وجود ، چنانچه منافع فردی و گروهی شان اقتضاء نماید ، برای جنایتکاران ضد بشریت حتی عفو عمومی را هم اعلان می نمایند! ... و بالاخره مهم تر اینکه ، آنها می خواهند بر پایه پراگندن بذر نفاق مذهبی تعیین کنند که چه کسی مسلمان است یا نیست ... !

اما در جانب مقابل ، « خلقی » ها و پرچمی ها خیال مینمایند که حافظه مردم که همان حافظه تاریخ است ، بسیار کوتاه و بنابراین مردم فراموش کار میباشند! که در نتیجه ، همه آن جنایات ضدبشری حاکمیت چهارده ساله « حزب دموکراتیک خلق » و سپس « حزب وطن » - از کودتاگری ، میهن فروشی ، کشتار بی شمار ، هتک حرمت ، هزاران آزار و اذیت دیگر و بالاخره ویرانی و تباهی مردم و جامعه - را که قلب هر انسان شرافتمند و آزادیخواه کشور را برای همیشه داغدار نموده است ، فراموش کرده و اینک بار دیگر آنها را به آغوش گرم جا داده تا اگر ممکن گردد ، سلسله جنایات ناکامل خویش را پیگیری و به پایان برسانند!!!

این خائنین ملی و آدمکشان حرفه ای با قیافه عوض کردن ها و تغییر دادن نام حزب از « حزب دموکراتیک خلق » به « حزب وطن » و اینک « حزب متحد ملی » و با مذهب گرایي های دروغین و شیادانه خویش بازهم کماکان زخم های ناسور توده های زحمتکش مردم را تازه نموده ، احساسات و مشاعر شان را به استهزاء و سخریه میگیرند ، یعنی آنها در حقیقت بمردم میگویند که ببینید ، نام ما ، حزب ما ، چیز دیگریست ؛ دین و مذهب ، یعنی ، اسلام ، کیش و آیین ما و آباء و اجداد ما میباشد و ما همواره بدان وفادار بوده واز این به بعد هم بدان پابند خواهیم بود!

ما حزبی جدیدالتأسیس میباشیم که قصد خدمت بمردم را دارد ؛ تراژیدی موجود جامعه ، کار ما نبوده و بما ارتباط ندارد ؛ این دیگران بودند که کابل را ویران کردند!!!

آیا شیادی ، ریاکاری ، بی آبرویی و به زبان مذهبی ، منافقت بیشتر از این را میتوان سراغ داشت؟؟؟؟ آخر ارزش آنرا دارد که بخاطر حزب داشتن ، فعالیت سیاسی نمودن ، و بقدرت

رسیدن ، تن به يك چنين خفت ، مذلت ، ریاکاری و دیده درايي در حق مردم درد دیده و بلاکشیده میهن داد؟!

اگر این میهن فروشان جفاکیش ، عاملین اصلي کشتار ، بدبختي ، مصیبت و خانه خرابي کشور و باشندگان آن نبوده اند ، طوریکه آفای علمي و تمامی رهبران جنایتکار « خلقي » و پرچمي انکار مي نمایند پس مردم افغانستان باید بدروغ و ناروا ایشان را به همه این رذایل و جنایت ها متهم میسازند! و یا هم ، این تنها جنایتکاران جهادي و طالبی عاملین همه این تیره روزي و ویرانی میباشند! یا اینکه بالاخره نه آنها و نه اینها ، برعکس این خود مردم بوده اند که همه آن جنایات را بدست خویش و در حق خود شان انجام داده اند!!!

آري ، بمصداق اصطلاح شایع در میان مردم عامه « الاغ ، همان الاغ است ، مگر تنها پالانش عوض شده است » با تغییر پوست گربه و رنگ عوض کردن ها ، نمی شود ردپا گم کرده و حقیقت را کتمان نمود! همین باور و اعتقاد مردمی که جوهر یا درونمایه دانش و معرفت علمي را بدست میدهد ، پژواک خود را بازهم در زبان مروج مردم در این سروده مییابد که میگوید :

به هر رنگي که خواهی جامه مي پوش من از طرز خرامت مي شناسم

باري ، حافظه مردم کوتاه نیست ؛ مردم فراموش کار نه شده اند و وجدان تاریخ هم بیدار مییابد! سر به نیست شدن صدها هزار انسان آزاده وطن بدست آدمکشان « خلقي » و پرچمي و باداران سوسیال امپریالیستشان ، قلب هر خانواده و هر انسان آزاده و شریف میهن را برای ابد داغدار ساخته است ؛ آثار خرابي و ویرانی کشور بدست این دون صفتان فرومایه و میهن فروش ، لکه ننگي است که برتارک برگنامه تاریخ برای همیشه حک گردیده است! هتک حرمت ، دست درازي به باور های مذهبی و فرهنگی ، و سرکوب هر گرایش سیاسی و ایدئولوژیک مخالف بدست این قوم جفاکیش را نمیشود با اسلام پناهی های دیروزي و امروزي رهبران « حزب دموکراتیک خلق » و « حزب وطن » و وارثان کنونی شان در « حزب متحد ملي » از وجدان بیدار مردم و حافظه تاریخ زدود!

رهبران حزب نام نهاد متحد ملي و دیگر همکیشان « خلقي » و پرچمي شان ، بخاطر همه این جنایات ، در پیشگاه تاریخ و مردم ستمدیده افغانستان مؤظف به حساب دهی و پاسخگویی میباشند که از آن هیچ گزیری نمی باشد ، اگر صدها امیرالمومنین ، ولي فقیه ، ظل الله في الارض و هزار ها ملیون جهادي و طالبی هم ، برایشان از کیسه خلیفه عفو عمومی اعلام نموده باشند! آري ، روز حساب دهی فرارسیدني مییابد!

خلقي و پرچمي - جهادي و طالبی و خصلت ملي!!!

معلوم نیست که حزب متحد آقای علمي که همکیشان دیروزي اش را باردیگر با هم متحد نموده است ، با کدام ضابطه علمي و منطقي ، و با کدام پیشینه عملي ، مدعي صفت « ملي » میباشد؟!

همان ملتي که آنها سالیان متمادي به رخس شمشیر کشیده ، خونش را ریخته ، کوي وبرزن ، دشت و دمن میهن شان را در زیر پاشنه هاي آهنین باداران اشغالگر خویش ویران ، و بنابراین ایشان را در زیر یوغ سلطه ، ستم و انقیاد ملي بیگانه ، خرد نموده اند؟؟!!

چرا وزیر دادگستري و هم چنان شوراي ستره محکمه یا دادگاه عالی دولت دستنشانده کابل که اینقدر حمیت اسلامي بخرج میدهند ، همین مسأله را ، یعنی خصلت ضدملی و ضدمیهنی ایشان را به رخ اینان نمی کشند تا از « کمونیسم » حزب دموکراتیک خلق یاد نمایند؟! و راز این مسئله در کجاست؟

پاسخ روشن است ، زیرا تمام احزاب اسلامي چه جهادي و چه طالبی ، و دست اندرکاران دولت دستنشانده کرزي ، همه خادمان بی مقدار اراده بیگانه بوده که در بیگانه پرستی ، وطنفروشی و خیانت ملي شان ، هیچ شك و شبهه اي وجود ندارد. خصومت با ملت و منافع علیای ملي ، آدمکشی ، ویرانگری و.... صفت مشترک همه این نیرو های آزموده شده ضدملی و ضدمردمی میباشد ، بنابراین خصلت ملي ، مردم دوستی و میهن پرستی نمیتواند برای اینان همه ، موضوعاتی برای نقاش و مجادله باشند ، زیرا از این بابت زبان همه اینان در پیشگاه مردم و تاریخ کوتاه و چهره شان رسوا و شناخته شده میباشد.

اینان همه ، گذشته از پیشینه میهن فروشی ، وابستگی و بیگانه پرستی و هم چنان جنایات ضدبشری و ویرانی کشور که صفت مشترک و پایه وحدت یا ائتلاف کنونی اعلام نشده شان در عرصه هاي مختلف را تشکیل میدهد ، همین الان هم در زیر سلطه ، و به اراده و مداخله و حمایت مستقیم امپریالیست ها بر سراقندار بوده و میخواهند دولت دستنشانده خویش را با « قانون احزاب » گویا مشروعیت بخشند ، یعنی میخواهند نه تنها با این ترفند های عوامفریبانه ، بر گذشته های ننگین خویش پرده ساتر گسترند ، بلکه با پیش کشیدن حزبیت و قانون احزاب ، بر محور همان اهداف و با همان شیوه ها و اسالیب خود شان گویا برای خویش مشروعیت قانونی و اجتماعی کسب نمایند!! زهی خیال باطل!

باری ، نه مسئله خصلت ملي ، بلکه ترفند و دستاویز دیگری را باید پیش کشید و سعی نمود تا اگر میسر باشد ، با تمسک بدان ، اذهان عامه را اغوا کرد و آن مسئله اسلام و کمونیسم میباشد!! البته نیازی به گفتن ندارد که اسلام اینان را هم ، چه در هیئت جهادي و چه طالبی ، مردم در عمل آزمایش نموده اند!

نفس توسل به مذهب یا هرکیش و آیین و فلسفه اي _ چه اسلام ، مسیحیت ، یهودیت بودیسم ، هندو ایسم ، اته ایسم ، مارکیسم کمونیسم ... یا ضدیت و معاندت با هرکدام اینان ، بیانگر این حقیقت میباشد که ، هر مسلکی از این مسالک ، چه ما آنرا قبول داشته و تأیید نماییم ، و چه با آن از در خصومت پیش آمده و سعی در نفی آن نماییم ، خارج از حیطه ذوق و سلیقه و اراده فردی و گروهی ما بوده و بنابراین عینیت اجتماعی دارند ، زیرا نمیشود که امری و پدیده اي را فقط در خیال و ذهن خویش نفی یا تأیید نمود ، مگر اینکه آن

پدیده بدور از ذهن و خارج از سلطه اراده فردی و گروهی ، در جامعه موجودیت داشته باشد ؛ این يك حقیقت علمی و منطقی و بنابراین بدور از جدل است ، چه هر قوم ، گروه ، قشر لایه و طبقه اجتماعی - چنانچه قبلا هم در همان آغاز بدان اشاره شد - به مقتضای شرایط عینی اجتماعی و مناسباتی که در بستر آن ، ایشان وارد عرصه کار و پروسه تولید و مراودات روزمره اجتماعی میگردند ، متناسب بدان به باور های مختلف فکری ، اعتقادی ، فلسفی و ایدئولوژیک گرایش پیدا مینمایند ، چه این باورها و اعتقادات ، مذهبی مثل اسلامی ، مسیحی ، یهودی ، بودایی... و چه غیر مذهبی ، اته ایستی ، کمونیستی ... باشند ؛ نفی این واقعیت ، نفی حقیقت ، نفی ضرورت تحزب و قانون احزاب ، نفی دموکراسی و بنابراین اعمال زورگویی ، استبداد و فاشیسم است ، چه با منطق دین و چه با هر کیش ، آیین و ایدئولوژی دیگری . که عواقب وحشتناک آن بطور اجتناب ناپذیر در تداوم زنجیره جنگ ، نا امنی ، بی ثباتی ، ویرانی و ... بظهور خواهد رسید.

جهادی ها و "حزب متحد ملی"

وزیر عدلیه دولت دستنشانده کابل ، شورای ستره محکمه و به همین سان تمامی رهبران احزاب ارتجاعی اسلامی که پیرامون اعلام موجودیت « حزب متحد ملی » همکیشان خود شان ، هیاهوی کذایی برپا نموده اند ، جرأت ندارند که مسأله « ملی بودن » حزب متحد ملی « خلقی » ها و پرچمی ها و جنایات بی پایان شان را ، به همان دلایلی که ارائه شد ، به زیر سوال کشیده و طالب قضاوت و داوری مردم شوند ، زیرا در اینصورت خود شان هم ، چنانچه گفته شد ، به عین همان دلایل و براهین اثباتی ، به دادگاه عادلانه مردم کشانیده خواهند شد ، امری که آنها از آن همچون کابوسی وحشتناک واهمه داشته ، و با چنگ و دندان و اعمال خشونت و توسل به هر حيله و نیرنگ دیگری از جمله سؤ استفاده از احساسات و باور های مذهبی مردم ، میخواهند از آن جلوگیری نمایند!

تمکین به قضاوت و داوری مردم ، اصلا در قاموس اینان وجود ندارد ، زیرا اینان و آنهم به زعم خود شان ، فقط دین را می شناسند و تیکه داری دین را ، که با اعمال زور ، خشونت و بیدادگری و با جاری ساختن خون مردم ، چه مسلمان و چه غیر مسلمان ، می باید عملی گردد!!! در این رابطه جنگ های میان خود نیرو های اسلامی را در اینجا میتوان مثال زد ، میخ به سر کوبیدن ها ، روغن داغ کردن ها ، زنده بگور نمودن ها ، به غنیمت گرفتن اسلامی - یا در زبان رایج يك جامعه مدنی غارت - اموال همدیگر ، چنانچه در منطقه افشار کابل در جنگ های میان تنظیمی اتفاق افتاد و ... همه مدرک انکار ناپذیر اثبات این مدعاست! چنانچه گفته شد اینان از قضاوت مردم واهمه دارند ؛ اگر باور ندارند ، بروند سلاح های خود را به زمین گذاشته و بعد پای صحبت و قضاوت مردم بنشینند ، چنانچه کار اصلا به قضاوت بکشد زیرا عمق رنج ، نفرت و انزجار مردم از تنظیم ها و رهبران جنایت پیشه آن که به سلاح دین و جهاد ، خانه و کاشانه مردم را نابود ، هزاران هزار انسان آزاده و وطندوست را سر به نیست ، کشور را ویران - خرابی های شهر کابل يك نمونه زنده و گویای آن میباشد - و

بیگانگان را بر میهن و مقدرات باشندگان آن حاکم نموده اند ... هیچ مرز و حدودی نمی شناسد!

رهبران احزاب اسلامی ، « خلقی » ها و پرچمی ها را ، آدمکشان ، جنایتکاران ، وطنفروشان و خائنین ملی خطاب نمی کنند ، زیرا چنانچه میدانیم ، خود شان هم به عین همین رذایل متصف میباشند ، یعنی اینها همه خصلت و صفت مشترک هر دو گروه میباشد که از این رهگذر ، نمی توانند یکی بر دیگری زبان درازی نمایند!!!

آنها « خلقی » ها و پرچمی ها را « کمونیستها » و ملحدین می نامند که دشمنان اسلام هستند! به اظهاریه آقای کریمی که این خط فکری را ، در مقام رسمی وزیر عدلیه دولت دستنشانده کابل نمایندگی مینماید ، چنانچه شورای دادگاه عالی هم متعاقبا با عین همان مستمسک از وزیر شان پیروی ، و اعلامیه رسمی خویش را صادر نمودند ، توجه نموده و سپس واکنش ژنرال علومی رهبر تازه بدوران رسیده « حزب متحد ملی » در قبال آن اظهاریه و اعلامیه را در مبحث جداگانه ای در پایین مورد مذاقه قراردهیم.

جهادی ها و مسئله لیبرالیسم

جهادی ها چنانچه در بالا تذکار یافت « خلقی ها و پرچمی ها » را مشمول قانون احزاب نمیدانند ؛ در این موضعگیری ، آنها نه تنها به استدلال های گویا « مذهبی » متوسل میشوند ، بلکه بمقتضای ملاحظات بین المللی در رابطه افغانستان ، از مفاهیم و مقولات لیبرالی مثل پلورالیسم ، دموکراسی ، جامعه مدنی ... هم هرچند با اکراه استفاده می نمایند! وزیر عدلیه دولت دستنشانده کابل آقای کریمی میگوید:

« حزب متحد ملی که همان خلقی ها و پرچمی ها میباشند ، حق فعالیت سیاسی را ندارد ، زیرا آنها کمونیست هستند و دشمنان اسلام. احزاب کمونیست و کمونیست ها - اینجا مخاطب اصلی در واقع نه « خلقی » ها و پرچمی ها ، بلکه باید احزابی باشند که خود شان را کمونیست نامیده و بدان افتخار هم میورزند - به پلورالیسم سیاسی ، دموکراسی و جامعه مدنی باور نداشته و بنابراین نمیتوانند اجازه فعالیت سیاسی داشته باشند » ؛ اعلامیه شورای ستره محکمه تقریبا با عین همین مضمون و استدلالات میباشد که طی مصاحبه معاون این شورا ، شخصی بنام آقای معنوی با رادیوی بی ، بی ، سی ، تبلیغ و ترویج شد. اینست موضعگیری سیاسی - ایدئولوژیک جهادی ها از زبان ارگان های رسمی دولت دستنشانده کابل و در واقع اتمام حجت ایشان!

همینجا باید قید نمود که ما در این مختصر ، نه قصد وارد شدن به بررسی دیدگاه اسلام در قبال لیبرالیسم و ایده آل های آنرا داریم - چنین کوششی بیهوده خواهد بود - و نه میخواهیم در خود مبانی فلسفی لیبرالیسم تحقیق کنیم ؛ برعکس هدف ما این خواهد بود تا در اینجا ، از موضعگیری های ریاکارانه اطراف درگیر و آنهم برمحور « قانون احزاب » یا عبارت

دقیقت از ماجرای قانون احزاب ، استنباط سیاسی نمایم . بحث پیرامون مبانی تئوریک - فلسفی و تئوریک - اسلامی مطلب مورد نظر را بگذاریم به نوشته هایی در آینده .

جهادی ها در موضعگیری شان ، بناء به رسم همیشگی ، برای انحراف اذهان عامه ، مزورانه به اسلام تکیه مینمایند و اصلا به رخ شان هم نمی آورند که این تیکه داران دین ، در پوشش اسلام مرتکب بدترین و نفرت انگیزترین جنایات تاریخی در حق توده های مردم و جامعه گردیده اند! در واقع تومار کارنامه های عملی سیاه اینان در این زمینه و از جمله سؤ استفاده ایشان از همان اسلام و احساسات مذهبی مردم ، بسا طولانی ، روشن و آفتابی میباشد که اصلا نیازی به تفسیر و توضیح ندارد . ولی از آنجاییکه این مرتجعین بدسگال ، علاوه بر سلاح دین - تو گویی که حقیقتا نمایندگان خدا در روی زمین باشند - بمفاهیم و ارزش های گویا زمینی هم دست درازی نموده و می خواهند از آنها هم برای خویش دستاویزی درست نمایند ، جا دارد که با مکت کوتاهی بر این مفاهیم و ارزش ها ، « فهم » ، بینش ، و سؤ استفاده ایشان در همین عرصه را نیز بررسی و به قضاوت مردم بگذاریم :

باری ، وزیر عدلیه دولت دستنشانده کابل که گویا از « صلاحیت حقوقی » مقام رسمی خود میخواهد استفاده نماید ، کمونیست ها و احزاب کمونیست را بدلیل دشمنی شان با اسلام ، از حق داشتن حزب و فعالیت سیاسی محروم و بنابراین مشمول قانون احزاب نمی داند ؛ مضاف براین ، وی میگوید که احزاب کمونیست ، چون به پلورالیسم ، دموکراسی و جامعه مدنی باور ندارند ، نمی توانند ، حق داشتن حزب و فعالیت سیاسی را داشته باشند!!! ایشان اصلا به این فکر نکرده اند که آیا کمونیست ها - متوجه باید بود نه خلیها و پرچمیها - شخص « محترم » شان را بمثابه وزیر به رسمیت می شناسند یا نه؟ آیا قانون دیکته شده توسط امپریالیست ها را قبول دارند یا نه؟ آیا دولت دستنشانده کابل را که حیات و مامتش توسط امپریالیست های اشغالگر تأمین و تضمین میگردد ، به رسمیت می شناسند یا خیر؟ در واقع ، نه تنها کمونیست ها ، بلکه هر فرد مبارز جدی ، ملی ، آزادیخواه ، دموکرات و انقلابی - چه مذهبی و چه غیر مذهبی - به همه این سوالات پاسخ منفی میدهد که باید هم بدهد و آنهم به يك دليل بسیار ساده و آن اینکه ، افغانستان اکنون يك کشور مستعمره میباشد که توسط امپریالیست ها اشغال شده است ؛ پس در تحت چنین شرایطی وظیفه عمده و اساسی هر مبارز آزادیخواه و میهن پرست ، نه بوسه زدن بر شمشیر خونچکان استعمارگران و نشخوار ریزه های خوان یغمای شان ، بلکه مبارزه آزادیخواهانه ملی و انقلابی در برابر دشمنان خارجی و داخلی مردم ستمدیده و تحت انقیاد میهن میباشد ، و این آن وظیفه و رسالت فوری و تاریخی افتخار آمیزی است که نه تنها کمونیست ها ، بلکه - چنانچه گفته شد - هر فرد مبارز میهن دوست ، آزادیخواه ، ملی دموکرات ... خود را بدان متعهد دانسته و بدان افتخار می نماید ؛ چنانچه عین همین افتخار را در مبارزه آزادیخواهانه علیه اشغالگران شوروی سابق و دولت دستنشانده شان هم داشته اند! آیا وزیر دولت دستنشانده امپریالیست ها ، یعنی آقای کریمی ، موقعیت کنونی افغانستان بعنوان يك کشور اشغال شده و مستعمره را از آنچه در زمان اشغال شوروی سابق بود ، متفاوت می بیند و به چه دلیلی؟ یگانه تفاوتی را که بحق میتوان بدان اعتراف

نمود این خواهد بود که آقای کریمی در آنزمان شاید بعنوان يك مجاهد گمنام به جهاد ضد روسی و ضد مزدوران خلقی و پرچمی شان مشغول بوده باشد ، در حالیکه اکنون خودش و چه بسا به عنوان وزیر ، در مقام دیروزی همان خلقی ها و پرچمی های همکیش خویش بمثابة مزدور حلقه بگوش امپریالیست های غربی فرارگرفته که آماج مبارزه آزادیخواهانه مردم کشور میباشند ، و مردم انتظار ندارند که ، جهادی ها برای شان حق فعالیت سیاسی را بدهند یا ندهند ، همانطوریکه خلقی ها و پرچمی ها هم ، با توجیحات عوامفریبانه ضد ملی و ضد مردمی و با اتکا بر سرنیزه باداران اشغالگر شان این حق را از مردم دریغ نموده بودند که سرنوشت شان هم بالاخره قانونمندان در تاریخ رقم خورد! پس می بینیم که امثال آقای کریمی که حربه دینی شان دیگر کهنه شده و کسی بیش از این بدان فریب نمی خورد ، با مفاهیم و مقولات زمینی تلقین شده توسط باداران شان هم خیلی ناشیانه بازی مینمایند!

آری ، آقای کریمی مفاهیم و مقولات - جامعه مدنی ، دموکراسی و پلورالیسم - را به سان مفاهیمی مثل جهاد ، اوراد و ادعیه مذهبی که زمانی در کنج مسجد یا خانقاه ، از برکرده است ، قیاس مینماید ، نه مقولات ، کتگوری ها و نظام های سیاسی اجتماعی مبتنی بر ضابطه ها و قوانین عینی اجتماعی که بشریت مترقی در مقطع معینی از تکامل تاریخی بدان رسیده است! وی نه از مضمون نه از شرایط و الزامات تاریخی و نه از ابزار و چگونگی تحقق آنها سر در میآورد ، برعکس این مفاهیم را بگونه همان جهاد ضد کمونیستی و اعتلای اسلام امریکایی ، با رشوه ، رهنمود ، حمایت و منطق زورگویانه باداران امریکایی و انگلیسی خویش بکار میبرد! وی نمیداند که جامعه مدنی ، يك جامعه ازلی و ابدی ملهم از اراده آسمانی نیست ، بلکه جامعه ایست که در مقطع مشخصی از تاریخ بشریت و بروفق ضرورت های زندگی انسان اجتماعی به ظهور رسیده است. این جامعه ، جامعه مذهبی نیست که امور روزمره آن ، برحسب شرعیت آسمانی و امر و نهی خدایان زمینی که تیکه داری دین را بدوش کشیده باشند به پیش میرود ، بلکه جامعه ایست غیر دینی که در آن نه اراده ماورای طبیعی ، بلکه اراده مجموعه بشریت ساکن در جامعه متمثل در قانون وضعی بدست خود انسان یعنی همان قانون مدنی حاکمیت مینماید. این جامعه از نظر تاریخی بر خاکروبه های جامعه ماقبل سرمایه داری متمثل در جامعه ملوک الطوائفی ، ارباب رعیتی عرض اندام نموده است ، یعنی بر خاکروبه های جامعه ماقبل سرمایه داری که در آن ارباب فئودال و ارباب دین با اعمال زور و در پناه تلقینات کلیسا ، مطلقیت قهار مذهبی و فئودالی خود را اعمال و خویشتن را نمایندگان خدا می پنداشتند که توده های زحمتکش مردم در حکم رعایا و انسان های فاقد حقوق و امتیازی شمرده می شدند که در زیر چماق حکام و خوانین مستبد و توجیحات مذهبی کلیسا محکوم به باجدهی و تقبل هر نوع مذلت ، خفت و خواری بودند.

در جامعه مدنی ، افراد انسانی نه بمثابة رعایا امت و بندگان خدایان آسمانی و یا زمینی همچون پاپ ، خلیفه ، ولی فقیه ، امیرالمومنین و یا هیچ اولی الامری ، بلکه بمثابة شهروندان آزاد و مستقل و متساوی الحقوقی ، مقام شایسته انسانی خود را احراز می نمایند که بموجب همان قانون مدنی وضع شده توسط جامعه تشخیص ، تعیین و تثبیت

میگردد. در این جامعه ، نه رنگ ، پوست ، نسب ، نژاد و هیچ تعلق خاندانی ، قومی و مذهبی ، بلکه آزادی ، استقلال ، حرمت ، کرامت ، اهلیت و درایت انسان ها است که اصالت فرد انسانی را تبیین مینمایند. بنابراین جامعه مدنی ، جامعه متشکل از مجموعه شهروندان یا افراد انسانی آزاد مستقل و متساوی الحقوق میباشد که امور زندگی در آن ، نه به اراده این و آن ولی و فلان اولی الامر و یا ظل الله و یا پاپ و یا مشیئت آسمانی ، بلکه توسط همین انسانهای شایسته و با درایت از خلال ارگان های قانونی با صلاحیت ، با کفایت و منتخب مردم به پیش میرود ، یعنی در این جامعه ، از نظر تئوری این خود مردم است که حاکم بر سرنوشت خویش میباشند و نه هیچ قدرت ماورای طبیعی و نمایندگان زمینی آن که بنامش تجارت و مقاوله نمایند؛ پیشبرد عملی زندگی در این جامعه ، تعیین و گزینش ارگان های تنظیم کننده امور که تمام حدود و ثغور فعالیت عملی شان بموجب قانون وضعی مدنی ، نه شرعی آسمانی مشخص میگردد... همه وهمه ملهم از اراده آزاد خود شهروندان میباشد که از خلال مکانیسم های مشخصی مثل انتخابات آزاد متحقق میگردد.

این جامعه به مذهب به عنوان يك پدیده اجتماعی که نقش آن با اختیار و گزینش آزادانه افراد جامعه در زندگی خصوصی و نه رسمی برای تنظیم روابط و علایق و مناسک مذهبی محدود و مشخص میگردد ، نه پدیده ماورای طبیعی که متولیان آن بمثابة نمایندگان خدا ، امر به معروف و نهی از منکر را به هر زنده جان و بی جان - آویختن تلویزیون بدرخت توسط امیر المومنین ملا عمر - جاری ساخته و یا اینکه آقای کریمی با سؤ استفاده از احساسات مذهبی مردم ، بازهم به همان حربه شناخته شده نفاق مذهبی - مومن ، ملحد ، کمونیست ... - به خونریزی و استخوان شکنی دامن بزند که مردم حد اقل دونیم دهه بنام جهاد و زیر نام اسلام امریکایی آنرا با خون خویش آزموده اند!

با چشمداشت ضرورت های تاریخی و در بستر همین مناسبات عینی اجتماعی و ضابطه های حقوقی و فرهنگی جامعه مدنی میباشد که ضرورت والزامات دموکراسی هم بمثابة يك رژیم سیاسی قابل فهم میگردد ، یعنی رژیم سیاسی مردم سالار و نه دین سالار. این نظام هم ممثل اراده آزاد و مستقل مردم میباشد. دموکراسی در اینجا ، بمثابة حاکمیت مردم توسط خود مردم مفهوم میباشد که یکی از شاخص های اساسی آن ، حق انتخاب شدن و انتخاب نمودن در يك انتخابات آزاد ، عمومی ، مستقیم و سری میباشد ، نه اینکه کسی و منبعی با هر توجیه و تلقین مذهبی و غیر مذهبی بتواند در این حق مسلم و بدیهی تشبث و اعمال نفوذ نماید و این به نوبه خود ، ضرورت پلورالیسم یا کثرت گرایی سیاسی را در يك جامعه طبقاتی مرکب از اقشار و لایه های اجتماعی ملی ، قومی... که خواسته ها ، منافع و گرایشات مختلف سیاسی ، اجتماعی ، فلسفی و عقیدتی را نمایندگی مینمایند و براین مینا ، ضرورت احزاب و قانون احزاب را تداعی مینماید که با مذهب و حربه مذهبی نه قابل فهم میگردد و نه قابل تحقق. البته نیازی به توضیح ندارد که همه این مفاهیم و کتگوری ها در مقطع مشخصی از روند تکامل تاریخی جامعه و بر زمینه رشد و پویایی مناسبات عینی اجتماعی یا همان دینامیسم درونی و الزامات عملی زندگی در جامعه و در يك ترابط منطقی سیاسی اجتماعی به مثابه يك جامعه یعنی جامعه مدنی و يك

رژیم سیاسی قابل فهم می‌گردد نه اینکه از همه این مفاهیم و اشکال شناخته شده اجتماعی تاریخی، تعبیر و تلقی‌ات اراده‌گرایانه مذهبی و غیر مذهبی بدست داده و در صد تحمیل آن بر شهروندان آزاد و مستقل و نه بندگان و رعایا باشیم؛ و یا اینکه آنرا از بیرون با توجیهات رسالت طلبانه مذهبی آقای بوش از آزادی و تعبیر و باور وی از دموکراسی و آنهم با سرنیزه قشون اشغالگر و بم‌های خوشه‌ای ... بر یک جامعه و یک ملت عملی سازیم!!!

حال آقای کریمی و رهبران احزاب اسلامی جهادی، خود جایگاه حقیقی خویش در یک جامعه مدنی و در یک نظام دموکراتیک را معین نمایند؛ آنها بمدت دو نیم دهه با اغوا و تحمیل مذهب مردم، با برافراشتن پرچم اسلام امریکایی و شعار دیکته شده توسط سی، آی، ای - جنگ اسلام و کفر - و زیر نام جهاد چه جنایاتی را که مرتکب نشده‌اند! آنها بنام جهاد اسلامی علیه کمونیسم چه خونهایی را که نریخته‌اند! آنها در تمام دوران جنگ مقاومت آزادیخواهانه مردم ستمدیده کشور علیه اشغالگران شوروی، همانند هم‌مقامشان «خلقی» و پرچمی خویش، هر فکر، اندیشه و گرایش آزادیخواهانه ایرا که در خارج از مدار منافع آزمندانه گروهی شان حرکت میکرد در نطفه خفه نموده‌اند! اگر طالبان تلویزیون را بدار می‌آویختند، جهادی‌ها هم، هر سعی و کوششی را که جرأت میکرد بجای جهاد و اسلام ناب محمدی، هر مفهوم و ارزش متعالی انسانی مثل آزادی و دموکراسی را تبلیغ و ترویج نماید، بلادرنگ مهر کفر و الحاد زده و آنرا به شیوه‌های بربرمنشانه بمراتب خشن تر از چنگیزخان و هلاکوخان سرکوب نموده‌اند و در این عمل خود، علاوه بر سلاح دین، از کمک‌ها و حمایت‌های حامیان بین‌المللی و منطقه‌ای خویش و در رأس همه امریکا برخوردار بودند! حال آقای وزیر عدلیه دولت دستنشانده امریکایی‌ها در کابل بگوید ایشان با این چنین خصلت و ماهیتی و با آنچنان پیشینه رسوا و شرم‌آوری اگر نه با سؤ استفاده از احساسات و باورهای مذهبی مردم، چطور و چگونه اینک به باورهای زمینی مثل دموکراسی، پلورالیسم و جامعه مدنی رسیده است؟! و این باور و قناعت جدید را با کدام معیار علمی و منطقی میتواند توجیه و مستدل سازد؟

ما در توضیحات بالایی دیدیم که مفاهیم، جامعه مدنی، پلورالیسم و دموکراسی پدیده‌هایی اجتماعی تاریخی می‌باشند که با چماق الحاد، ایده جهاد و بطور کل با مذهب و معیارهای مذهبی نه قابل فهم می‌باشند و نه همخوانی دارند؛ این مفاهیم، ایده‌ها و نظام‌ها مولود اندیشه و معرفت علمی ملهم از نیازهای زندگی بشریت مترقی و دینامیسم درونی جامعه در مقطع مشخصی از روند تکامل تاریخی می‌باشد. بر بستر روابط و مناسبات معینی در پروسه تولید اجتماعی و درک نیازهای انسان اجتماعی می‌باشد که بشریت مترقی عملاً به درک ضرورت این ارزش‌ها و باور‌ها نایل گردیده است؛ و بالاخره با بکارگیری همین ارزش‌ها در یک پراتیک فعال و پیگیر می‌باشد که باور، پابندی و مصداقیت آدم‌ها به ارزش‌های مثل همزیستی در جامعه مدنی، احترام و تمکین به قانون و حقوق بشر، قبول پلورالیسم و دموکراسی و تحمل افکار و عقاید مخالف به آزمون گرفته شده و براین مبنا، مرز میان راست و دروغ، سیاه و سفید دموکرات و مستبد و فاشیست و ... ترسیم می‌گردد.

حال وزیر عدلیه دولت دستنشانده کابل باید بگوید که ایشان و برادران جهادی و به همین سان ، همکیشان « خلقی » و پرچمی شان ، چطور و چگونه یکشنبه « دموکرات » شده اند؟! قبول این باورها و ارزش های انسانی ، چنانچه دیدیم ، در تئوری و در عمل نه با وحی آسمانی و منقبت خوانی ، نه با دعا تسبیح و تعویذ ، و نه با سحر و افسون دالر های امریکایی و نیروی طاغوتی ارتش اشغالگر شان ممکن و میسر میباشد ، زیرا این ایده ها و ارزش ها از دینامیسم درونی و ضرورت های مادی زندگی در خود جامعه و بروفق قانونمندی عینی تکامل اجتماعی ، پیدا ، رشد ، تکامل و مورد پذیرش افراد و آحاد جامعه قرار میگیرد.

باری ، اگر قرار باشد تومار کارنامه های سیاه و ننگین این خفاشان خون آشام و خائنین بملت را سرهمبندی نماییم ، چیزیکه برای هر انسان آزاده و با وجدان مثل آفتاب روشن میباشد ، مثنوی یکمن کاغذ هم برایش تکافو نخواهد کرد. با این وجود اما لازم می افتد تا از یک زاویه دیگری هم بموضوع مورد مناقشه این یادداشت رسیدگی شود تا بدینوسیله ، ریاکاری ، عوامفریبی و سوء استفاده همین جهادی ها از اسلام و باور های مذهبی مردم را بیشتر برملا نموده و فاصله میان حرف و عمل شان را بازهم مبرهن ساخت :

وزیر عدلیه دولت دستنشانده کابل میگوید ، از آنجاییکه کمونیست ها و احزاب کمونیست به پلورالیسم ، دموکراسی و جامعه مدنی باور نداشته و مخالف اسلام میباشند ، بنابراین نمی توانند مشمول قانون احزاب گردند و فعالیت سیاسی حزبی نمایند!

از بررسی همین ادعیه و اوراد و کارنامه های جهادی ها پیرامون دموکراسی ، پلورالیسم و جامعه مدنی ، میتوان « فهم » و استنباط شان از کمونیسم و رابطه اش با مسأله دموکراسی ... را هم قیاس نمود ؛ اینکه اما کمونیسم واقعا چیست و کمونیست ها کیانند و با دموکراسی چه پیوندی دارند ... همه مسایلی میباشد که خود کمونیست ها بدان پاسخ داده اند ، اما نگارنده بعنوان یک دموکراتی که نه در مقابل مذهب تعصب دارد و نه از نام و ایده کمونیسم ، چنانچه در نزد بعضی ها معمول شده ، رعشه بر اندامش پدید میآید (!) یعنی دموکراسی ، پلورالیسم و جامعه مدنی را قبول دارد ، وظیفه خود دانسته که در این زمینه هم چند کلمه مختصر انشاء نماید ؛ ولی قبل از آن بازهم لازم میافتد که ریاکاری ها ، مردم فریبی ها و سوء استفاده همین رهبران احزاب اسلامی جهادی از احساسات و باور های مذهبی مردم را نمایان ساخته و قضاوت را هم بخود مردم بگذاریم .

البته با استناد به معیار ها و موازین دموکراسی و پلورالیسم در یک جامعه مدنی که همان جامعه قانون است ، فعالیت حزبی و قانون احزاب هم مضمون و مفهوم پیداء می نماید ؛ اینکه این احزاب ، مذهبی ، اسلامی ، ملی ، دموکرات ، کمونیست و ... باشند هیچ قید و مانعه ای وجود نداشته و نمی تواند داشته باشد. نیم نگاهی خیلی سطحی و گذرا و نه بررسی و مطالعه عمیق ، به گذشته و حال جوامع مدنی و دموکراتیک ، همین واقعیت انکار ناپذیر را به عینیته ثابت مینماید ؛ اگر جهادی ها اسلام ، احساسات و باور های مذهبی مردم را بخاطر نیات و مقاصد ارتجاعی خویش واقعا ببازی نمیگیرند ، کوشش نمایند تا عکس آنرا ثابت نموده و به آرا ، اراده و قضاوت مردم گذارده و خود را قیم شان ن سازند!

اگر جهادي ها احساسات مذهبي مردم را بيازي نمي گيرند ، اگر آنها واقعا با دشمنان اسلام ، و در اينجا بگفته خود شان با همان « کمونيست هاي خلقي و پرچمي » مخالفت و ستيزه دارند ، پس چگونه است که عملا با همين دشمنان اسلام عزيز شان همسويي ، همزمي ، وحدت و ائتلاف دارند و راز اين مسأله در کجاست؟؟!! اين امريست که آنها نمي توانند انکارش کنند!

جهادي ها ، طالبان ، خلقي ها و پرچمي ها و منسويين دولت دستنشانده کززي ، در تمامي عرصه ها عملا همکاري داشته و سنگر مشترکي را تشکيل داده اند ؛ همکاري ژنرال ها و افسران پرچمي در ائتلاف شمال و ژنرال هاي نظامي خلقي در جبهه گلبدین و طالبان چيزيست که براي هر فردي مثل آفتاب روشن ميباشد. بعنوان مثال همين دوستم که يکي از سفاک ترين ميليشيائي خلقي و پرچمي در دولت نجيب بود ، بفرمان اولين دولت اسلامي مجاهدين زير اداره صبغت الله مجددي ، لقب ستر جنرالي برايش اهداء شد! و همين دولت مجاهدين از کيسه خليفه ، تمامي جنايات خلقي ها و پرچمي ها را با اعلام عفو عمومي ، براي شان بخشيده و بدینسان زمينه همکاري هاي علني بعدي در میان شان فراهم گرديد!!!

همين ژنرال علمي که « حزب متحد ملي » را تأسيس و جهادي ها ايشان را بعلت کمونيست بودن و مخالفت شان با اسلام ، مشمول قانون احزاب نمي دانند ، به دعوت خاص شخص کززي ، براي سهم گيري در ساختمان « ارتش ملي » بدست امريکايي ها (!!!) از اروپا به کابل رفته است! اگر قرار باشد همه نام هاي خلقي ها و پرچمي ها ، پست ها و عرصه هاي همکاري و وحدت شان با جهادي ها ، طالبان و دولت دستنشانده کنوني را در اينجا درج نماييم ، فهرست طولاني اي بدست خواهد آمد! وزير عدليه و شوراي دادگاه عالي ، راز دعوت از ژنرال علمي و بسياري ديگر از خلقي ها و پرچمي ها براي شرکت در امر ساختمان باصطلاح ارتش ملي را ، بايد از شخص کززي و باداران امريکايي شان پرسان نمايند آيا آنها چنين جرأتی خواهند کرد؟؟!! خير!

اين امريکايي ها که نه تنها امثال کززي ها ، رهبران احزاب اسلامي جهادي ، طالبان و بالاخره همين خلقي ها و پرچمي ها را بمقام هاي رياست دولت ، وزارت ... ونان و نوایي رسانيده اند ، بلکه حتي از زندگي شخصي و امنيت شان هم حفاظت مينمايند ، پس همين امريکايي ها که عملا بر مقدرات جامعه تسلط داشته و ولي نعمتان همه اين خائنين ميباشند ؛ و با چراغ سبز آنهاست که در شرايط کنوني هم ، ژنرال هاي خلقي و پرچمي در عرصه هاي مختلف و از جمله در امر ساختمان ارتش ، در دولت کززي فعاليت دارند ، چنانچه عين همين مسئله در عراق هم مصداق پيداء ميکند ، طوریکه همان عمال رژيم ضدبشري صدام حسين ، از افسران ارتش و پولييس گرفته تا مامورين اطلاعاتي وغيره اينک با ياد نمودن حلف وفاداري به امريکايي ها ، در دولت دستنشانده عراق فعاليت دارند! ممکن نيست آقاي کریمی از اين واقعيت هاي آشکار اطلاعي نداشته باشد ، بنا بران اعلام مخالفت دروغين با « حزب متحد ملي » خلقي ها و پرچمي ها به همان دلایلي که ارائه گرديد ، تنها و تنها جنبه تبليغي داشته تا بدینوسيله قبل از همه به هواداران فريب خورده شان حالي کرده باشند که

ایشان کماکان با «کمونیست»‌های خلقی و پرچمی دشمنی داشته و آنها کماکان باید زیر پرچم جهاد امریکایی شان جمع شوند!!! پیام اصلی وزیر عدلیه ، شورای دادگاه عالی و هیاهو های کذایی رهبران جهادی همین میباشد که بازهم با حيله ، نیرنگ و تحمیق مذهبی ، با احساسات بسیاری ها بازی نموده و قصد فریب آنها را دارند!

اما مردم به تجربه دریافته اند که سگ زرد برادر شغال است! این درس آمیخته بخون ، درد و رنج و آلام بی شمار و ویرانی میهن را ، نه حربه جهاد و تلقینات مذهبی احزاب ارتجاعی اسلامی ، نه اسلام پناهی های ذلتبار خلقی ها و پرچمی ها و نه سوغات های « دموکراتیک » اشغالگران امریکایی و متحدین شان میتوانند از وجدان عذاب کشیده مردم و حافظه تاریخ زایل نمایند ؛ چه دونیم دهه است که مردم بخون خود و تقیل هزاران مصیبت دیگری ، بهای گزاف همه این ریاکاری ها و جنایات نابخشودنی را پرداخته اند!

کفاره دهی یک "مسلمان" میهن فروش

مراد همان واکنش حزب نام نهاد متحد ملی در قبال اعلامیه وزیر عدلیه دولت دستنشانده کابل و شورای دادگاه عالی اش میباشد و آنهم توسط ژنرال علومی رهبر آن حزب ، ضمن مصاحبه ای با رادیوی بی ، بی ، سی ؛ در این مصاحبه ، ژنرال علومی میگوید :

حزب جدید التأسيس متحد ملی ، همان حزب وطن ، یا حزب دموکراتیک خلق نمی باشد ؛ برنامه این حزب چیز نوي است که با برنامه گذشته فرق دارد. رهبران و کادر های این حزب ، به دین مبین اسلام اعتقاد و باور دارند ؛ ما هیچوقت کمونیست نبوده ایم ؛ اصلا اطلاق کمونیسم و کمونیست بودن به یک فرد افغان ، توهین به شأن و حیثیت وي و فرهنگ افغانی میباشد ... این عین سخنانی است که ژنرال علومی رهبر تازه بدوران رسیده « حزب متحد ملی » طی همان مصاحبه رادیویی و در واکنش به اظهارات وزیر عدلیه و شورای ستره محکمه به زبان آورد!

بیهوده خواهد بود اگر کوشش شود با استناد به این عبارات ، عمق ریاکاری های ذلتبار خلقی ها و پرچمی ها را برملا سازیم ؛ جنایات ، خیانت ها و فریبکاری های این دجالان هیچ حد و مرزی نداشته و مردم هم چنانچه تذکار یافت ، همه را به تجربه آمیخته با خون دریافته و پوست این خائنین بملت را در چرم گری می شناسند ، بنابراین در اینجا فقط یک سوال از آقای علومی مینماییم و آن اینکه نقش ایشان به عنوان عضو حزب و یک افسر عالی رتبه نظامی طی 14 سال از حاکمیت حزب دموکراتیک خلق و اشغال افغانستان توسط شوروی سوسیال امپریالیستی چه بوده است؟ روزی که مردم ستم کشیده کشور واقعا حاکم بر سرنوشت خویش گردند ، در دادگاه عادلانه شان ، امثال همین سوال ها را از رهبران و منسوبین حزب دموکراتیک خلق و اینک حزب متحد ملی خواهند نمود ، نه اینکه معبود مورد پرستش شان چه و کدام بوده است! وي میداند که در همین دوران حاکمیت حزب دموکراتیک خلق و اشغال افغانستان توسط باداران شوروی شان ، قریب بدو ملیون

انسان این سرزمین کشته شده اند اموال و دارایی های مردم بتاراج رفته ، هتك حرمت شده ، به نوامیس مردم تجاوز صورت گرفته ، به احساسات مذهبی و باورهای فرهنگی مردم بی حرمتی شده ، کشور ویران گشته ، بیگانگان برمقدرات ملی مردم حاکم گردیده و ...

آری ، در دادگاه عادلانه مردم ، ایشان مؤظف به پاسخگویی در قبال همه این جنایات میباشند ؛ مسأله حرمت و حیثیت انسان و فرهنگ افغانی را که ایشان با اسلام پناهی دروغین و شرم آورخویش ، سنگ دفاع از آنرا به سینه می کوبد ، باید در رابطه همین واقعیت های دردناک مشخص سازند ، نه با توسل به مذهب و رد به اصطلاح کمونیسم ! ولی باید پرسید که این مفهوم و این عبارت جادویی - کمونیسم - چه میباشد که همواره سر و صدا تولید مینماید؟!

هم رهبران احزاب اسلامی ، همه جهادی ها و ارگان های رسمی دولت دستنشانده کابل بر آن میبازند و به بهانه اش جوی های خون را جاری نموده و مینمایند ، و هم « خلقی » ها و پرچمی ها به زبان ژنرال علومی ، برای کفاره گناهان گذشته ، در پیشگاه جهادی ها به زانو نشسته و با عبور از آخري ترین مرز دنائت و پستی ، بجایی میرسند که کمونیسم و کمونیست بودن را نافی شأن و حیثیت يك فرد افغانی قلمداد مینمایند!!! از این جنایتکاران فرومایه چه انتظار دیگری میتوان داشت؟! پاسخ این سوال را بدون هیچ تبصره ای به خواننده میگذاریم. اما از ندبه های دروغین آقای علومی فقط دو نتیجه گیری میتوان نمود ؛ احتمال سوم مطلقاً منتفی است.

یا اینکه کمونیسم و بنابراین همه کمونیست های جهان اصلاً فاقد حرمت و حیثیت انسانی هستند و یا هم حرمت و حیثیت انسان افغانی بالاتر از حرمت و حیثیت انسان های دیگر روی زمین میباشد ، چون بقرار فتوای آقای علومی ، کمونیسم و اطلاق کمونیست به يك فرد افغانی ، توهین به شأن و حیثیت وی است!!! فاشیسم آقای علومی که مردم افغانستان و جهان ، پراتیک آنرا در حاکمیت حزب دموکراتیک خلق کاملاً تجربه نموده اند ، در تئوری هم اینطور به اثبات میرسد!

آری ، این هیولای وحشتناک « کمونیسم » واقعا چیست و کمونیست ها کیانند؟

از زمانیکه این ایده و این مفهوم ، به اندیشه فلسفی ، مبانی جامعه شناسی ، ادبیات سیاسی و براین مبنا به زبان محاوره انسانی در جامعه بشری راه یافته است، گستره تأثیرات و انعکاسات گوناگون آن ، بقوت ، عمق و شدت بی مانند ، در اذهان و زندگی افراد انسانی در ابعاد و عرصه های مختلف حیات اجتماعی قابل ملاحظه و مطالعه بوده است ؛ عبارت دیگر پیدایش کمونیسم در مفهوم علمی آن که همان سوسیالیسم علمی میباشد ، مترادف است با انقلاب عظیم در اندیشه و دانش بشری .

در يك نظرسنجی ایکه بمناسبت آغاز هزاره سوم میلادی توسط رادیوی بی، بی، سی در انگلستان بعمل آمد ، کارل مارکس بنیانگذار تئوری سوسیالیسم علمی ، بعنوان بزرگترین متفکر هزاره دوم معرفی گردید! حال آقای علومی (افغانی؟) و همکیشان جهادی اش بگویند که چگونه است که ایده ، تئوری ، نظرات و جهان بینی بزرگترین اندیشمند تاریخ يك

هزار سال بشریت ، نافی حرمت و شأن فرد افغانی و توهین به حیثیت و فرهنگ وی میباشد؟! یا اینکه مارکس اصلاً بشر نبوده است! همچو حرف ها و هذیان ها میتوانند فقط و فقط از ذهن بیمار و شکم کثیف امثال علوم‌ی ها بیرون جهند و بس! طرفه اینکه آقای علوم‌ی میخواهد با همچو لجن پراگنی ها و هذیان گویی ها ، خودش را در صف انسان افغانی جا بزند! البته با این سعی و تقلای وی ما کاری نداریم ، ولی همینقدر میگوییم نه در صف افغان شریف ، بلکه در صف افغان جنایتکار ، میهن فروش و ضد حرمت و کرامت انسانی!

این دیگر یک حقیقت مسلم میباشد که در یک جامعه و جهان طبقاتی ، هر پدیده اجتماعی هم ، مهر و صبغه طبقاتی داشته که در تحلیل نهایی ، خواست ، منافع و امتیازات این یا آن قشر ، لایه و طبقه اجتماعی را نمایندگی مینماید ؛ ریشه تضاد های فکری ، موضعگیری ها و قضاوت ها را باید در همین واقعیت عینی جستجو نمود که خود ، محمل مادی موجودیت و فعالیت نهاد ها ، احزاب ، سازمان ها و براین مبنا ، ضرورت قانون احزاب میباشد ، در غیر آن ، نمی توان هیچ دلیل علمی و منطقی دیگری برای توضیح اختلاف و مابینت در سیستم فکری و جهان بینی های متضاد بدست داده و آنرا توجیه نمود. مصداق این واقعیت را بکوشیم در کمال ایجاز در همین مثال « کمونیسم » بررسی نماییم .

بعضی ها با حرکت از یک ایدئولوژی مخالف – مذهبی یا غیر مذهبی – با « کمونیسم » به شیوه ها و ذرایع گوناگونی عناد و خصومت ورزیده اند :

کمونیسم یک اتوپی محض و غیر قابل انطباق با فطرت انسان و جامعه انسانی میباشد ؛ کمونیسم یک سیستم فکری و یک جهان بینی مطلق گرا میباشد که با نفی دموکراسی ، استبداد را بار میآورد ؛ کمونیسم آیینی است جهت تحقق امیال باطنی اندیشمندان زیرک یهودی که برای استیلا بر کلیت جامعه بشری پیریزی شده است ؛ بالاخره کمونیسم ، با منطق عالی جنابان دو قلو (آقایون علوم‌ی و کریمی) که گویا از اسلام و حرمت انسان افغانی و فرهنگش دفاع می نمایند ، مساوی به کفر ، الحاد ، زندقه و بنابراین یک ایده نجس میباشد که با حیثیت و حرمت افغانی بویژه آقای علوم‌ی منافات دارد!

بازتاب عملی این چنین استنباط ها ، قضاوت ها ، پیش قضاوتی ها و کین توزی ها را در تخاصمات بعضا خونینی باید جستجو نمود که تاریخ یکیم سده اخیر جامعه بشری از آن حکایت مینماید.

اما در جانب مقابل خود کمونیست ها و هواداران این جهان بینی و همچنان آنانیکه به همه پدیده های طبیعی و اجتماعی ، به اندیشه و تفکر انسانی و به تکامل بشری ، نه با عناد و تعصب مذهبی ، و نه با ریاکاری عوامفریبانه و از زاویه منافع قشری و طبقاتی بلکه با منطق علم و بررسی واقعیت عینی مینگردند، قرار دارند که این ایده و جهان بینی را – چنانچه بطور مثال در همان نظر سنجی ملاحظه نمودیم – بعنوان رفیع ترین قله ای از دانش بشری و بعنوان شکلی از یک جامعه معرفی میدارند که اندیشه علمی و تکاپوی معرفت و عمل انسان گرا بدان نایل گردیده است!

کدام این جماعات راست میگویند و حق بجانب کیست؟ نویسنده این سطور ، آگاهانه نمی خواهد در اینجا وارد این بحث شود ، چون این سوال ، نه موضوع مورد بررسی و در ظرفیت این نوشته میباشد ، و نه هم می خواهد به گونه آقای کریمی و علومی ، به پدیده های اجتماعی برخورد شخصی ، اعتقادی و بنابراین غیر علمی داشته باشد.

متدولوژی علم عبارت از جستجوی حقیقت بر اساس بررسی از واقعیت میباشد. برای آگاهی و شناخت از جهان بینی کمونیستی بمثابة يك علم ، يك فلسفه و يك فرماسیون اجتماعی - اقتصادی ، نه عناد ، نفرت و تکفیر - این کار از هر سبکسر بیمار ساخته است - بلکه مطالعه و تحقیق در آن لازمی میباشد و برای اینکار ، جزء مطالعه آثار و مبانی این اندیشه ، چه بسا در نزد خود بنیانگذاران آن ، راه دیگری وجود ندارد ، در غیر آن ، تحقیق ناکرده ، حق قضاوت را ندارد و این در هر رابطه ای صادق است. برای اینکه اسلام را خوب و دقیق شناخت ، بایست بطور اجتناب ناپذیر به مراجع و منابع اصلی اسلام مثل قرآن و حدیث رجوع و در آن تحقیق نمود. درست نیست ، اگر اعمال و کردار های مسلمان ها و رهبران احزاب اسلامی مثل ملا عمر ها ، گلبدین ها ، سیاف ها ، ربانی ها ... خمینی ها و امثال شانرا معیاری برای قضاوت بر اسلام قبول نماییم و همین طور در مورد هر آیین و کیش مذهبی یا غیر مذهبی دیگر، چون همیشه و در همه ادوار ، چه از مذهب و چه از هر اندیشه دیگری سو استفاده بعمل آمده و می آید. از اینجاست که نه به حرف ها و قضاوت های امثال کریمی ها گوش فرا داد و نه به جفنگ های امثال علومی ها! نه در قبال مذهب باید تعصب نشان داد و نه با کمونیسم یا هر اندیشه غیر مذهبی ؛ با صراحت کامل میتوان گفت که نه اسلام آقای کریمی و رهبران جهادی قابل پذیرش است و نه اسلام پناهی آقای علومی و دیگر خلقی ها و پرچمی ها ؛ نه مهر کفر و الحاد کریمی و دیگر جهادی ها ارزش و اعتباری دارد و نه سوگند ها ، ندبه ها و کفاره دهی های اسلامی و ضد کمونیستی علومی و یارانش . هر چیزی را که اینان با همین خصلت ، ماهیت و کردار شان که برای همه آشکار است ، تمجید و ستایش نمایند ، باید از آن پرهیز نموده و از آن بیزار بود؛ هر چیزی را که اینان از آن نفرت نشان دادند ، باید بدان اهتمام نشان داده و حقیقتش را شناسایی کرد؛ افتخاری چه بهتر از این که آدم اصلا مسلمان نباشد ، تا اینکه شأن ، حیثیت و کرامت اسلامی ، آنچنانکه آقای کریمی و دیگر رهبران جهادی توصیه مینمایند ، داشته باشد! افتخاری چه بهتر از اینکه ، آدم اصلا افغان نباشد ، تا شأن ، حیثیت و کرامت افغانی مثل امثال علومی را داشته باشد! افتخاری چه بهتر از اینکه آدم کمونیست باشد و از دهن امثال علومی ها فحش و ناسزا بشنود!

باری ، فکر و عمل اسلامی ، اندیشه و عمل ملی ، و خصلت واقعی افغانی این گروه جهادی ، طالبی و خلقی و پرچمی را همه بخوبی آزموده اند ، بنابراین بقول مردم آزموده را آزمودن خطاست! برای فهم و نفرت اینان همه از کمونیسم و کمونیست ها ، باید این فلسفه ، جهان بینی و علم را مستقلانه و بدون تعصب مطالعه و بررسی کرد.

راستی کمونیسم چیست و مبانی فکری آن کدام اند؟ این سوال را به اختصار کامل و تا جایکه چهارچوب این مقال اجازه میدهد ، پاسخ باید گفت و برای این منظور سعی میشود

آگاهانه در اینجا منحصر به مراجع غیر کمونیستی و قابل استفاده و استناد عمومی رجوع کرد ، تا به آثار بنیانگذاران این جهان بینی و نظریات خود کمونیست ها ، بررسی تفصیلی پیرامون این موضوع در آینده و آنهم با مراجعه به آثار خود بنیانگذاران و صاحب نظران این اندیشه ، شاید لازمی باشد. اکنون تنها و تنها به توضیح مفهوم کمونیسم و آنهم ، چنانچه تذکار یافت ، در نزد محققان و پژوهشگران غیر کمونیست بسنده میکنیم:

باری در فرهنگ فارسی عمید (گمان می رود در کمونیست بودن وی تردیدی نباشد) لغت کمونیسم و فرد کمونیست چنین توضیح گردیده است:

کمونیسم ، آیین اشتراکی ، مرام و مسلکی که هدف آن الغاء مالکیت شخصی و از بین بردن اصول سرمایه داری است. کمونیست ، پیرو آیین اشتراکی ، پیرو کمونیسم (ملاحظه باید کرد که اینجا نه از کفر و الحاد خبری است و نه از میانیت با حرمت و حیثیت انسان و چه بسا حیثیت آقای علمی و فرهنگش!)

در Wahrig که یکی از معتبرترین کتب لغت آلمانی و کتاب مورد استفاده و مراجعه عمومی در خانه ، مدرسه ، دانشگاه ، مؤسسات پژوهشی و محیط کار هر آلمانی و آلمانی زبان میباشد ، کمونیسم چنین تعریف و توضیح میگردد:

کمونیسم ، یعنی نظامی اقتصادی - اجتماعی مبتنی بر مالکیت اشتراکی ، برابری اجتماعی میان افراد و مکانت شان در اجتماع میباشد؛ کمونیسم نظریه اقتصادی و سیاسی از یک چنین جامعه ای میباشد.

کمونیسم آن جنبشی سیاسی است که توسط احزاب کمونیست نمایندگی و در راستای تحقق یک چنین جامعه ای مبارزه مینماید. کمونیست کسی است که از آیین کمونیسم پیروی نماید. کمونیست همچنان فردی است که عضو یک حزب کمونیست باشد. (اینجا هم ، چیزی که نافی شأن و حیثت انسانی چه آلمانی و چه افغانی و ... باشد به چشم نمی خورد و آقای علمی میتواند مطمئن باشد!)

در دایره المعارف جامعه شناسی Lexikon zur soziologie در باره کمونیسم میخوانیم:

کمونیسم از زاویه دید مارکسیستی ، تکامل آگاهانه و نقشه مند سوسیالیسم میباشد. ساختار این نظام اجتماعی در جزئیات ، توسط تئوریسن های مارکیست تکامل داده نشده است. خصلت و ممیزات بنیادین کمونیسم عبارت اند از:

از میان رفتن حاکمیت بوروکراتیک ، محو و الغای عمومی نابرابری ها یا تفاوت های اجتماعی - مثل نابرابری جنسی ، نابرابری میان شهر و روستا ، نابرابری میان کار فکری و کار جسمی وغیره - غلبه بر از خود بیگانگی ، محدود ساختن زمانیکه برای کار مادی اختصاص میابد ، و بی نیاز گردیدن جامعه به کار و پرئسیپ های سرمایه دارانه .

این ممیزات بنیادی کمونیسم ، استنباطی است که دایره المعارف مزبور از یک تعریف مشهور توسط کارل مارکس نموده است که درج دایره المعارف شده و آن این که : «کمونیسم جامعه ایست که در آن ، تکامل آزاد هر فرد ، شرط تکامل آزاد همگانی میباشد » تعریف دومی که در این دایره المعارف از کمونیسم شده است چنین میباشد: تحت کمونیسم

همچنان مجموعه ایده ها و جنبش های خارج از چهارچوب مناسبات سرمایه داری مطالعه میگردند . در این تعریف بازهم دایره المعارف به گفته کارل مارکس و فریدریش انگلس بنیانگذاران کمونیسم استناد نموده است که میگویند:

« برای ما کمونیسم نه آن حالتی میباشد که باید بنا گردد ، نه آن ایده آلی است که بر مبنای آن واقعیت پیریزی میگردد ، کمونیسم را ما آن جنبش واقعی می نامیم که بساط وضعیت کنونی - منظور مناسبات کنونی سرمایه داری است. نگارنده - را برمی چیند » کمونیسم ، یعنی همان سوسیالیسم علمی .

این بود توضیحات و تعاریفات جهان بینی کمونیسم مندرج در صفحه 404 دایره المعارف جامعه شناسی ، و چنانچه تذکر یافت این توضیحات از منابع علمی پژوهشی و مورد استفاده همگانی در جامعه متمدن کنونی جمع آوری شده است که در حیطه امکان ، مراجعه و تتبع و تفحص هر فرد جستجوگر قرار دارد.

تا اینجا اگر تعصب و تحجر مذهبی و عوامفریبی های شیادانه را کنار بگذاریم ، هیچ چیزی که با حرمت و حیثیت انسانی - نمی گوئیم حرمت افغانی آقای علومی - منافات داشته باشد ، در کمونیسم و ایده آل کمونیستی وجود ندارد.

اما از نظر فلسفی ، نفس کمونیسم به عنوان یک ایدئولوژی ، با هر درک مذهبی و از جمله اسلام ، در تقابل قرار دارد ، زیرا پایه فلسفی ایدئولوژی کمونیسم را ، فلسفه ماتریالیسم دیالکتیک یا درک مادی از پدیده های جامعه و طبیعت می سازد؛ در حالیکه مذهب بطور کلی به ایده آلیسم بعنوان فلسفه استناد دارد. بر این پایه است که مذهب و کمونیسم با هم در تقابل و تخاصم قرار میگیرند و کمونیسم نهایتاً مذهب را افیون توده ها قلمداد مینماید. این اختلاف ، ریشه در همان اساس فلسفی دارد ، یعنی اختلاف و تضاد میان ایده آلیسم و ماتریالیسم ، که عمری به قدامت اندیشه بشری داشته و چیز تازه ای نمی باشد که در این قرن بیست و یکم ، بیش از این ، برای این اختلاف و در پایش ، تکفیر کرد ، بدار آویخت و جوی های خون جاری کرد! از تکفیر کردن ها ... هم هیچ چیزی عاید نمی گردد مگر دشمنی ویرانی و بربادی! چنین اعمالی ، هرچند جریان عملی زندگی و سیر طبیعی امور را مؤقتاً کند و بطی هم سازند ، اما هرگز نمی توانند سیر متعالی فکر ، اندیشه و تکامل جامعه را مانع ، و یا چرخ حرکت تاریخ را به عقب برگردانند .

در توضیح ایده آل ها و مبانی اساسی کمونیسم و آنهم به استناد منابع و پژوهشگران غیر کمونیست ، چنانچه ملاحظه نمودیم ، اندکترین ارتباط مستقیم و غیر مستقیم به مسأله مذهب ، برقرار نمیگردد ، چون هدف این جهان بینی مذهب نمی باشد ؛ در یک جامعه مدنی ، دموکراتیک و سکولار که به سیادت قانون مدنی اتکاء دارد ، مذهب بمثابه امر خصوصی افراد تلقی میگردد ؛ در این جامعه مقام و جایگاه اجتماعی ، و حیثیت و حرمت انسانی افراد با معیار ها و ملاک های دینی یا مذهبی سنجش نمیگردد ، برعکس در اینجا ضابطه های قانون مدنی از خلال ارگانها و نهاد های معتبر قانونی ، مسؤل پیشبرد امور محوله جامعه میباشد ، نه مؤسسات مذهبی امر به معروف و نهی از منکر یا مجمع اهل حل و عقد . در اینجا افراد و جریانات سیاسی مجبور نیستند که برای نفی یا تثبیت

اعتقادات و باور های مذهبی یا غیر مذهبی ، کمونیستی ، محوری ترین بنیان های حقوق بشر و عزت نفس انسانی را تخطئه نموده تا مگر جلب توجه این آخوند و آن فقیه یا کشیش را نموده باشند ، آنطوریکه آقای علومی و همسنگرانیش به پیروی از سلف خویش نجیب گاو ، در برابر رهبران احزاب ارتجاعی اسلامی زبوانه سجده مینمایند تا مگر « اسلام » شان مورد قبول آنها قرار گیرد ، چنانچه هم خصلتان دیگر شان در جمهوری اسلامی ایران ، امثال کیانوری ها و طبري ها ... با رکوع و سجده اسلامی در زیر پای خمینی ، از این بابت هم ، لکه ننگ ابدی تاریخ بر جبین شان نقش گردید!

آری ، در جامعه مدنی و سکولار دهریست که انگیزاسیون به موزه تاریخ سپرده شده است ، در اینجا پیرامون هر کیش و آیین مذهبی یا غیر مذهبی ، اته ایستی ، کمونیستی و... پژوهش ها و تحقیقات علمی شده ، و حتی در مدارس و دانشگاه ها بعنوان بخشی از نصاب تعلیمی ، فرزندان جامعه را بدان آشنا میسازند ؛ اینست واقعیت عملی زندگی در جامعه واقعا مدنی و مفاهیم دموکراسی و پلورالیسم که به بهانه شان ، آخوند کریمی در مقام وزیر عدلیه و همچنان شورای دادگاه عالی دولت دستنشانده کابل غیظ و جنون ضد بشری خویش را بیرون می ریزند!

جهادی - طالبی و فاشیسم مذهبی

بدیهی است که دردنیای بشری و روی این سیاره خاکی ، جایکه صحبت از مفاهیم و مقولات دانش و زندگی بشری مثل مفاهیم و ارزش های دموکراسی ، پلورالیسم ، جامعه مدنی ... و نه از ایده های گویا آسمانی ، نه از اوهام و خرافات میتولوژیک و نه از بربریت و توحش قرون وسطایی و فاشیسم مذهبی و غیر مذهبی باشد ، بنابراین نمیشود و نمیتوان جلو هذیان گویی ها را هم گرفته و پوزه کسانی را که با اتکاء بر سرنیزه يك ارتش اشغالگر و سرمست از نشه دالرهایی امریکایی و غیر امریکایی ، گویا میل کرده اند تا به زبان آدمی هم سخن برانند بست ، زیرا یا از دموکراسی ، پلورالیسم و جامعه مدنی بایست صحبت کرد و بدان پابند بود و یا اینکه به مطلقیت قرون وسطایی و فاشیسم عقیدتی خود سخت چسپیده و آنگاه از نشخوار نمودن مفاهیم پلورالیسم ، دموکراسی و جامعه مدنی پرهیز کرد ؛ چه مفاهیم و ارزش های کیفیتا متضاد را نمیتوان در آن واحد و بدون هیچ دغدغه ای در خود پروراند! این مغایر منطق علم و سرشت امور و پدیده ها میباشد ؛ دموکراسی با دیکتاتوری و فاشیسم همخوانی نداشته و نمی تواند داشته باشد. آخر همین پلورالیسم یا کثرت گرایی که از نظر حقوقی در قانون احزاب تمثیل می یابد ، خود از ضابطه های تفکیک ناپذیر نگرش دموکراتیک و ابزار های تکوین ساختاری رژیم دموکراسی در يك جامعه مدنی است که آزادی عقیده و بیان هم از الزامات بنیادین آن نظام دموکراتیک میباشد که نمی توان بر آن هیچ معامله و مقاوله ای نمود.

چگونه می توان از دموکراسی ، پلورالیسم و جامعه مدنی صحبت نمود ، ولی در عین زمان کمونیست ها ، غیر مذهبی ها و مخالفین مذهب را از این حق در این جامعه ،

حتي در خيال مذهبي خود هم كه شده محروم ساخت؟! چنانچه اين امر عملا تحقق يابد ،
ماحصل فكر و عمل ما ، نه استقرار دموكراسي و پلوراليسم در جامعه مدني ، كه برعكس
برقراري ديكتاتوري فاشيستي ميباشد كه تاريخ نمونه هاي بي شماري از آنرا بدست
ميدهد.

افاده ها ، ترهات ، و هذيان هاي تهوع آور امثال كريمي ها و علومي ها كه تراوش هاي
ذهني و اوهام پرستي عهد عتيق ، توحش متمثل در انگيزاسيون قرون وسطا ، كتاب سوزي
هاي نازي ها در آلمان هتلري و همگنان فاشيست شان ، كتاب سوزي ها و اندیشه زدائي
ها در جمهوري اسلامي ايران ، در تحت حاكميت جهادي ها و طالبان ... را بخاطر زنده
ميسازند ، چيز جديدي نمي باشند كه مايه حيرت و شگفت كسي گردد ، چه با همچو
هذيان ها ، معرفت كشي ها ، نمي شود مشعل تابان معرفت ، اندیشه و خرد را براي
هميشه خاموش ، و راه پيشرفت ، ترقي و تكامل اجتماعي را سد شد ؛ اگر باور نداريد ، يك
نگاه اجمالي و گذرا به تجارب اسلاف همين « خلقي » ها پرچمي ها ، جهادي ها طالب ها
، و دست اندركاران دولت دستنشانده كنوني افگنده و به قضاوت تاريخ گوش فرا دهيد :

آيا ظلم و اجحاف زورمندان آتني در يونان باستان كه سقراط - به قولي معلم اول بشريت - را
با نوشاندن جام زهر ، از نظر فيزيكي به نيستي كشانيدند ، موفق شده كه آرمان و اندیشه
وي را نابود كند؟ افلاطون و ارسطو شاگردان همان استاد بودند كه براي بيش از دو هزار
سال ديگر افكار و اندیشه هاي شان بربخش وسيعي از قلمرو اندیشه انساني تسلط
داشت كه هنوز هم پيروان خود شان را دارند!

حكام خودكامه و مذهبيون متحجر اسلامي ، منصور حلاج را با اعمال رعب ، ترس و شكنجه
كه تا پاي دار ادامه يافت ، نتوانستند از راهي كه برگزيده بود و بدان باور داشت ، منصرف
سازند ، چنانچه حتي با آويختن طناب دار به گردنش هم ، مصممانه ندا مي داد كه « انا الحق
» . مستبدان خون آشام و متحجر اسلامي زمان ، بدون شك قادر گرديدند ، با زورگويي و
توسل به حيله هاي مذهبي و تحميق مردم ، منصور حلاج و امثال وي را تصفيه فيزيكي
نمايند ، اما تصوف را هرگز نتوانستند از پهنه گيتي بزدايند!

كليساي كاتوليك به همدستي حكام مطلق گراي فئودال در قرون وسطي توانستند با تكيه
بر زور و مطلقيت قهار خویش و تلقين و تحميق مذهبي توده هاي مردم ، برزمينه اعمال
انگيزاسيون يا تفتيش عقايد ، امثال برونو ها را در آتش خشم نمرود خویش سوزانده و
بدينسان از هستي ساقط نمايند ، و گاليله هايي را از ترس جان عزيز ، با آنكه ظاهرا به ندبه
و زانو زدن در برابر جهالت مذهبي كليسا و حكام خودكام فئودال مجبور ساختند ، اما اندیشه
تاريخ دوران ساز ايشان را كه چند سده ميشود روح شاداب علم و درونمايه بصيرت خرد گراي
انسان متمدن را تشكيل ميدهد ، هرگز نتوانستند نابود نمايند ، زيرا همين اندیشه ها بودند
كه نطفه هاي آن بربستر رشد رو به ترايد نيرو هاي توليدي جامعه كه سير حركت تاريخ را
شتابان و برگشت ناپذير به جلو ميراند ، جوانه زده و در امتداد زمان ، زمينه هاي برچيدن
بساط جهالت كليسا و مطلقيت قهار فئوداليتيه متحدش را از نظر ايدئولوژيك فراهم ، و
بدينسان در يك گذرگاه عظيم تاريخي ، شيبور بشارت دهنده آغاز يك عصر نوين تاريخ را

نواختند که به دوره تجدد و روشنگری شهرت دارد که پرچمش را بورژوازی ترقیخواه زمان به اهتزاز در آورد، تا اینکه در روند تکامل جامعه ، خودش هم با گیر کردن در قید و بند اوهام پرستی ها ی نوین مبنی بر جاودانه جلوه دادن نظام خود و براین مبنا ، طبیعی جلوه دادن سیادت، استثمار و ستم طبقاتی که عملاً سعی در جلوگیری از رشد و اعتلای اندیشه های پیشرو زمان و لگام زدن بر چرخ پیشرونده تاریخ داشت ، خود زمینه پیدایش گورکنان خود ، یعنی طبقه کارگر را بمیان آورد ؛ بر بستر رشد و تکامل همین طبقه و مناسباتی که از آن نمایندگی مینمود ، انتی تز نظام سرمایه داری جوانه زده و تکامل مینماید ، و این همان پایه مادی پیدایش تئوری سوسیالیسم علمی یا کمونیسم میباشد که بارها و بارها در منعطف های عظیم تاریخی ، نظام طاغوتی و بربریت سرمایه را به چالش طلبیده و در گوشه هایی از جهان هم ، به شکست کشانیده است ؛ اینست بستر تاریخی پیدایش اندیشه و ایده آل کمونیسم و طبقه ای که این اندیشه و ایده آل را حمل می نماید ، اندیشه و ایده آلی که جهادی ها ، طالبی ها و همگنان خلقی و پرچمی شان ، همانند اسلاف شناخته شده تاریخی خویش ، نمی توانند از آن نفرت نداشته باشند!